

هو العليم

تنافى اصالة الماهية با آيتت آيات الهى

و شروع مبحث اشتراك مفهوم وجود

شرح منظومه جلسه هجدهم

(المقصد الاول فى امور العامة، الفريده الاولى فى

الوجود و العدم، غرر فى أصالة الوجود)

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى

قدس الله سرّه

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

تطبيق تتمه متن دليل ششم در اصالة

الوجود

و لا توحيدُ فعلِ الله وكلمته؛ لانه على هذا لم يكن الصّوادِر الا الماهيات المتخالفة التي لكلّ منها جواب عند السّؤال عنه ب «ما هو؟» و يقال في حقها: «أين المجرد من المادّي و أين السماء من الأرض و أين الإنسان من الفرس؟» و هكذا. فإين وجه الله الواحد المشار إليه بقوله تعالى: ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^١ و معلوم أنّ وجه الواحد

واحد، و انّى كلمة «كن» الواحدة المدلول عليها بقوله تعالى: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجْدَةٌ﴾^٢.

بخلاف ما إذا كان الوجود الذي يدور عليه الوحدة بل هي عينه اصلياً فإنّه يتوافق فيه المتخالفات و يتشارك فيه التمايزات و هو الجهة النورانية التي انطمس فيها الظلمات و هو كلمته و مشيئته و رحمته و غيرها من الصفات الفعلية؛^٣

«(اگر وجود اعتباری باشد) توحيد فعل و كلمه هم پیش نمی آید یعنی اینکه فعل خدا و كلمه خدا واحد باشد؛ چون بنا بر این فرض، افعال پروردگار فقط ماهیات متخالفه ای هستند که در سؤال به «ما هو؟» باید از هریک از آنها جوابی داده شود. و در حقیقت گفته می شود که مجرد چه ارتباطی به مادی دارد؟ آسمان چه ارتباطی به زمین دارد؟ انسان چه ارتباطی به اسب دارد؟ و همچنین ماهیات دیگر! پس وجه واحد خداوند که در آیه ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است کجا خواهد رفت؟ درحالی که معلوم است که وجه واحد باید واحد باشد. و كلمه «كن» که واحد است و آیه ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجْدَةٌ﴾ بر آن دلالت می کند کجا می رود؟

به خلاف زمانی که وجود و حقیقتی که وحدت بر آن دوران داشته است بلکه وحدت عین او است اصیل باشد که در این صورت تمام متخالفات در آن با هم توافق دارند و تمام متمایزات در آن با هم تشارک دارند. و وجود جهت نورانی است که ظلمات در او محو و زائل می گردند و او كلمه و مشیئت و رحمت و غیر اینها از صفات فعلیه پروردگار است.»

يُعْطَى اسْتِزْرَاكُهُ صَلَوحُ الْمَقْسَمِ *** كَذَلِكَ اتِّحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ ارْتِقَاعٌ *** إِذَا التَّعَيُّنُ اعْتِقَادُهُ امْتِنَاعٌ
وَ أَنَّ كَلِمَةَ آيَةِ الْجَلِيلِ *** وَ حَصْمُنَا قَدْ قَالَ بِالنَّعْطِيلِ
مِمَّا بِهِ أَيْدِ الْإِدْعَاءِ *** أَنْ جَعَلَهُ قَافِيَةً إِبْطَاءً^٤

بحث راجع به اصالة الوجود بود که بنا بر مسلک

اصالة الماهیه توالی فاسدهایی پیش می آید؛ توحيد

^١ سوره بقره (٢)، آیه ١١٥: ﴿هر جا که رو بکنید همان جا طرف خدا است﴾.

^٢ سوره قمر (٥٤)، آیه ٥٠: ﴿اراده ما نسبت به تکوین اشياء فقط یکی

است﴾.

^٣ شرح المنظومه، ج ٢، ص ٧٦.

^٤ شرح المنظومه، ج ٢، ص ٧٧.

ذاتی از بین می‌رود، توحید صفاتی و افعالی هم از بین می‌روند.

معنای آیت در آیه ﴿فَأَيُّ نَمَّا تُولُّوا فِثَمَّ وَجَّهَهُ اللَّهُ﴾

مطلب دیگری که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند این است که آیت همه آیات الهی که نشان دهنده آن وجود واحد بسیط و صادر اول و مبدأ اول هستند، از بین می‌رود. به جهت اینکه یک وقتی صحبت در این است که ما از یک مسئله‌ای پی به مسئله دیگر ببریم یعنی منظور از

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ *** تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ^۱

^۱ الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۷:

«این بیتی را که شیخنا - **مَتَّعَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِطَوْلِ بَقَائِهِ** - به شهرت نسبت داده است، از ابو عتاهیه شاعر معروف است. او ابو إسحق إسمعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان عینی که ولادتش عنزی است می‌باشد. و ولادتش در ۱۳۰ ه. ق. و وفاتش ۲۱۰ یا ۲۱۱ یا ۲۱۳ ه. ق. و مدفنش در مقابل پل زیتون فروشان در قسمت مغرب بغداد بوده است. و از مقدمین مولدین محسوب است. وی در طبقه بشّار و اُبی نُوّاس و أمثالهما بوده است. در کوفه نشئت یافت و در بغداد ساکن شد. و از صَوَلی نقل است که او به مذهب شیعه زیدیه تبریه بوده است. روایت است که او روزی در دگان صحافی نشسته بود. کتابی را از وی گرفت و بالبداهه در پشت آن نوشت:

أَلَا إِنَّا كُلُّنَا بَائِدٌ *** وَايُّ بَنِي آدَمَ خَالِدٌ

وَبَدْوُهُمْ كَانُ مِنَ رَبِّهِمْ *** وَاكُلُّهُ إِلَى رَبِّهِ عَائِدٌ

فِيَا عَجَبًا كَيْفَ يُعْصَى الْإِلَهَ *** لَهُ أَمْ كَيْفَ يَجْحَدُ الْجَاهِدُ

وَاللَّهُ فِي كُلِّ تَحْرِيكَةٍ *** وَاكُلُّهُ تَسْكِينَةٍ شَاهِدُ

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ *** تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ الْوَاحِدُ

این است؟! که در این صورت اصلاً معنا ندارد که جهت و حیثیت آیتت در او لحاظ شده باشد. من وقتی که در اینجا نشسته‌ام و صحبت می‌کنم دلیل بر این است که یک عده‌ای در اینجا مستمع هستند، و این صرفاً یک علامتی است. آیا آیتت ما نسبت به پروردگار از این باب است که فقط یک مثال و شبیحی است؟! از این باب که بنا چون بدون بنا و معمار نمی‌شود پس این عالم هم یک معمار و بنائی دارد. اگر معنای آیتت به این قسم باشد، در این صورت دیگر آیتت معنا ندارد.

بلکه آیتتی که در این عبارت لحاظ شده است و همین‌طور در قرآن: ﴿فَأَيُّ نَمَّا تُولُّوا فِثَمَّ وَجَّهٌ﴾

و در نسخه‌ای این‌طور است: «تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ». چون شاعر مشهور شیعی ابونواس از آنجا عبور کرد و آن ابیات را دید، پرسید: از آن کیست؟ گفتند: از ابو العتاهیه. گفت: من دوست داشتم اینها از من بوده باشد در مقابل جمیع اشعاری را که سروده‌ام.

و صاحب آغانی روایت کرده است که ابو العتاهیه را زندیق شمرده‌اند. روزی او نزد خلیل بن اسد نوجشانی آمد و گفت: مردم معتقدند که من زندیق هستم؛ قسم به خدا دین من غیر از توحید نیست. وی به او گفت: تو در این باره چیزی بگو تا ما آن را از ناحیه تو برای مردم بازگو کنیم. او این اشعار را بداهه سرود.

أقول: بر شخص بحاث خبیر مختلفی نیست که رمی به زندقه و کفر یا غلو و ما شبه ذلک در اغلب مردم ناشی از حقد و حسد است که از ناحیه دشمنان و مغرضین و مخالفین در مذهب و عقیده بالاختصاص دربارہ شاعر شیعی یا عالم دینی یا عارف الهی صورت می‌پذیرد.

اللَّهِ ﴿١﴾، آیتیتی است که معلول نسبت به علت دارد و تا بین معلول و علت سنخیتی نباشد آیتت معنا ندارد.

می‌گوید: به هرچه بنگرم رخ دلدار همی بینم؛^۲ معنایش حذف تعینی است که به واسطه حذف آن تعین و استقلال و به عبارت دیگر کنار گذاشتن خصوصیت آن هویت خارجی، وجود مبدأ اولی و وجود منبسط، خودش را نشان می‌دهد. مسئله این است.

و اگر اشتراکی بین آن وجوه و ذی‌الوجوه وجود نداشته باشد دیگر معنا ندارد که وجه بیاید و آن ذوالوجه را ارائه بدهد. ماهیات - که متخالفات بالذات هستند - سنخیتی نسبت به هم ندارند تا یکی از آنها بخواهد حکایت از دیگری بکند؛ ماهیت حجر نمی‌تواند حکایت از شجر بکند، اگر ماهیت حجر بخواهد حکایت از ارض کند باید سنخیتی بین ارض

^۱ سوره البقرة (۲)، آیه ۱۱۵: ﴿هرجا که رو بکنید همان‌جا طرف خدا است﴾.

^۲ دیوان اوحدی، غزل شماره ۷۴۹:

در هرچه دیده‌ام تو پدیدار بوده‌ای *** ای کم نموده رخ، که چه بسیار بوده‌ای

و حجر باشد؛ یعنی ارض باید ریشهٔ حجر باشد. به عبارت دیگر باید آن ذراتی که حجر را تشکیل می‌دهند همان ذراتی باشند که ارض را تشکیل می‌دهند، منتها آن ذرات در اثر بهم پیوستگی و تراکم به صورتی درمی‌آیند که یک تعین ممتازی از بقیهٔ تعینات به خود می‌گیرند و یک هویت مختص به خودی از سایر هویتات خارجیّه به خود می‌گیرند و روی این اساس از خاک و تراب متمایز می‌شوند. اما اگر همین ذرات را باز کنید همان خاک و تراب است و فرقی نمی‌کنند. لذا سنگ می‌تواند حکایت از ارضیت و کرهٔ خاکی کند، اما معنا ندارد که سنگ بخواهد حکایت از شجر کند، امکان ندارد که این‌طور حکایتی کند. امکان ندارد که شجر حکایت از حجر کند چون سنخیتی وجود ندارد.

اشکال در رابطه علت و معلول بنا بر قول

به اصالت ماهیت

پس جهت آیتت و حکایی در این قضیه با توجه به اصالةالماهیه دیگر منتفی می‌شود، چون پروردگار متعال از دو حال خارج نیست:

در پروردگار متعال قائل به اصالة وجود هستیم و

ماهیت را در او اعتباری می‌دانیم یعنی برای او ماهیتی
لحاظ نمی‌کنیم - که خیلی از قائلین به اصالةالماهیه
هم قائل به این مسئله هستند - در این صورت وقتی
که اصل و حقیقت و هویت پروردگار وجود باشد و
ماهیتی در کار نباشد، چگونه ماهیت که با وجود از
دو سنخه است می‌تواند حکایت از وجود بکند؟!!

آیا ماهیت هیچ‌گاه شما را به وجود دلالت کرده
است؟ آیا هیچ‌گاه تصوّر ذهنی شما از یک چیستی و
ماهیتی شما را دلالت بر وجود او در خارج می‌کند؟
ابداً! اگر شما هزار ماهیت از ماهیات را هم در ذهن
بیاورید، هیچ‌کدام از آنها دلالت بر وجود خارجی
نمی‌کند؛ چه آن ماهیاتی که در خارج تحقق داشته
باشند و چه ماهیات فرضی و خیالی انیاب و اغوال
باشند. هیچ‌کدام حکایت از وجود خارجی نمی‌کنند.

همان‌طور که این مسئله در مورد ماهیات ذهنیه و
خارجیه هست، همین‌طور عدم ارتباط بین ماهیات و
بین مبدأ اولی هم به این قضیه روشن می‌شود. و اگر
قرار بر این باشد که ما آن مبدأ اولی را ماهیت بدانیم،
در این صورت باز قضیه به همین حالت خود باقی

است چون سنخیت بین ماهیّات معنا ندارد. پس این ماهیّت از مبدأ اولی - که صادر او است - حکایت نخواهد کرد. درحالی که ما در قرآن داریم:

﴿فَأَيُّ نَمَّا تُولُّوا فِثْمَ وَجَّهَ ٱللَّهِ﴾؛ وجه خدا در هر جا و در هر نقطه‌ای هست.

نگاه یکسان عارف نسبت به همه موجودات

از اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که:

عارف وقتی که به اشیاء نگاه می‌کند تمام را وجه خدا می‌بیند؛ عارف وقتی که به انسان‌ها نگاه می‌کند همه را وجه خدا می‌بیند؛ کوچک و بزرگ، در نزد او یکسان هستند. برای یک عارف، کوچک معنا ندارد! بزرگ معنا ندارد! نظر او به صغیر همانند نظر او به کبیر است و التفات او به یک بچه همان‌طوری است که به یک بزرگ التفات می‌کند؛ چون همه تشخیصات و تعینات و حیثیات، اعدام هستند و لامیز بین الاعدام.

پس بنابراین همان حقیقت هستی که در صغیر است بعینه همان است که در کبیر است و همان جنبه ربطی که یک شخص بزرگ با پروردگار دارد و ظهور پروردگار است، همان جهت در صغیر است. حالا

شما می خواهید بگویید که ظهور در یکی کمتر است و در یکی بیشتر است، تجلی در یکی بالاتر و قوی تر است و در یکی پایین تر است، این یک مسئله ای است اما آن جهت ربطی در هر حال محفوظ است.

پس عارف وقتی نگاه به یک بچه می کند، نگاه می کند به اینکه این وجود نازله و پایین آمده پروردگار است. حالا آن وجودی که پایین آمده خود دارای مراتب و اختلاف است.

این جهت عملی و عرفان عملی این مسئله است و مرحوم حاجی توالی فاسدهایی بر این مترتب می کنند و مبحث اصالت وجود به این واسطه تمام می شود.

اشتراک مفهوم وجود

غَرَّرَ فِي إِشْتِرَاكِ الْوُجُودِ

يُعْطَى إِشْتِرَاكُهُ صَلُوحُ الْمَفْسَمِ *** كَذَلِكَ إِتْحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ ارْتَفَعُ *** إِذَا التَّعَيُّنُ اعْتِقَادُهُ امْتَنَعَ
وَ أَنَّ كُلًّا آيَةُ الْجَلِيلِ *** وَ حَصَمْنَا قَدْ قَالَ بِالنَّعْطِيلِ

مطلب دیگری که در این جا مطرح می شود مسئله اشتراک مفهوم وجود است، که آیا مفهوم وجود مشترک لفظی است یا مشترک معنوی؟

ریشه و منشأ این بحث - آن طوری که سابق دیده

بودم - از زمان متکلمین نشئت گرفته است؛ چون این مطلب برای افرادی که وارد به مسائل فلسفی نیستند یک مطلب خیلی مستبعدی است که چطور ممکن است ما این مفهوم وجود را هم بر پروردگار متعال - که عین وجود و حقیقت وجود است - اطلاق کنیم و هم آن مفهوم را بدون کم و زیاد به مخلوقات او اطلاق کنیم؟!!

من در یک مجلسی بودم که شخص سیدی از همین آقایان مشهدی و مخالف فلسفه هم نشسته بود. این شخص - که خودش هم منبری است - خیلی با حرارت و اطمینان و جدیت - به طوری که رگهای گردنش بیرون زده بود - می گفت که آقا، این فلاسفه چه می گویند؟! اینها به خدا می گویند موجود، آن وقت به این (اشاره می کرد به کبریت کوچکی که جلویش بود) هم می گویند موجود؟! عجیب است!

پس این کبریت چه چیزی است؟! به این بگوئیم معدوم؟! یعنی ایشان بدیهی ترین مسئله از مسائل منطقی - که مسئله تشکیک و اشتراک معنوی وجود است - را نفهمیده است.

خب شبهه را در اینجا هم ببرید که اگر شما قائل به تشکیک بشوید به نور خورشید نور می گوید و به نور یک لامپ کوچک هم نور می گوید! حالا چون خدا خیلی در نزد اینها بزرگ است نمی توانند این مسئله را در آنجا تحلیل کنند اما در مورد خورشید می گویند که این مسئله اشکال ندارد و ما به خورشید به آن عظمت اطلاق نور می کنیم و به این لامپ هم اطلاق نور می کنیم؛ و این برای آنها مستبعد نیست!

مفاهیم مشترک بین باری و مخلوقات

صحبت در این است که ما گاهی یک مفاهیمی داریم که سعه آنها ممکن است از مفهوم باری هم وسیع تر باشد و از نقطه نظر اطلاق، هم شامل مصداق باری بشود و هم مصداق مخلوقات.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم علّت است. «علّت» یک مفهومی است که هم شامل وجود پروردگار می شود و هم شامل وجود غیر پروردگار از صوادر اولی و ثوانی و ثوالت و امثال ذلک، همین طور بیاید پایین! «علّت» یک مفهوم عام است.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم واجب است. واجب

هم به پروردگار اطلاق می‌شود و هم به غیر پروردگار. البتّه واجب بالذات فقط اختصاص به پروردگار دارد.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم موجود است. حضرت سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: «**أناجيك يا مَوْجُوداً**

فی كُلِّ مَكَانٍ ..»^۱ که یکی از آن مطالبی که خیلی مسئله وحدت حقّه حقیقیّه وجودیه را می‌رساند همین است.

تلمیذ: آیا در مسئله وحدت حقّه حقیقیّه، مفاهیم موجودات سر جای خودشان محفوظ هستند ولی وحدت دارند؟

استاد: بحث ما الآن در مورد تشکیک و تشخّص در وجود نیست تا شما بخواهید این مسئله را مطرح کنید. بحث ما یک وقتی راجع به اصل حقیقت وجود

^۱ معاد شناسی ج ۴، ص ۲۸۴:

«این فقره، صدر دعاء حزین است که شیخ در مصباح المتهجّد طبع سنگی، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز وتر آورده است و تا آخرش بسیار مضامین عالی و بکری در مناجات دارد: «من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی!»

معلوم است که مکان، ظرف وجود خدا نیست؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیت دارد و حقیقت و باطن آن است.»

است که مسئله وحدت وجود را باید در آنجا مطرح کنیم. البته این مسئله اشتراک در وجود، ما را به آنجا می‌کشاند یعنی زیر بنای مسئله وحدت وجود، همین مسئله اشتراک مفهوم وجود است؛ که اگر ما اشتراک لفظی را بخواهیم بپذیریم دیگر نمی‌توانیم مسئله وحدت وجود را قبول کنیم. باید اشتراک معنوی در وجود را بپذیریم و این تعینات را منافی با آن اصل حقیقت وجود ندانیم؛ که بعداً عرض می‌کنیم به چه نحوی است.

در اینجا «وجود» یک معنا است؛ که شما هم موجود را به پروردگار اطلاق می‌کنید و هم به چراغ و این فرش و این کتاب و دفتر اطلاق می‌کنید. یکی از آن مفاهیم، مفهوم وجود است؛ «وجود» یک معنایی است که اعم است از مصداقیّت نسبت به پروردگار و نسبت به بقیّه.

به‌طور کلی مفاهیم اعم هستند؛ البته ما از نقطه نظر مصداق بحث می‌کنیم و الاّ از نقطه نظر مفهوم قبلاً عرض کردیم که هر مفهومی را که شما در نظر بگیرید یک معنای عامی دارد؛ و لو جزئی هم باشد

باز یک معنای عامی دارد، و در این صورت آن معنای عام فقط یک تصویر ذهنی است. اما از نقطه نظر مصداقی ممکن است که بعضی از مفاهیم مصداقشان اعم باشد و گسترش داشته باشد.

اشتراک لفظی وجود و نقد آن

مسئله اشتراک در حقیقت و مفهوم وجود از این قضیه ناشی می شود که چون متکلمین و عموم مردم بین وجود پروردگار و وجود غیر پروردگار از نقطه نظر حقیقت نتوانسته اند واقعیت آن را بیابند، لذا برای پروردگار یک وجود وسیع و بزرگ و کبیری درست کرده اند و آن را در عالم هورقلیا یا هورقلیا یا هورقلیا انداخته اند^۱ و بقیه مخلوقات را هم از نقطه نظر حقیقت وجود در یک عالم دیگر انداخته اند و بین این دو پرده انداخته اند و نتوانسته اند یک مفهوم را که

^۱ مطلع انوار، ج ۵، ص ۲۴۸:

راجع به کلمه «هورقلیا» در صفحه ۲۲۹۱ از پاورقی برهان قاطع (طبع دکتر معین) گوید:

این کلمه را هورقلیا و هورقلیا و هورقلیا خوانده اند، و اصح آن هورقلیا است و کلمه یونانی است؛ به معنی تشعشع بخار است.

نخستین کسی که در اسلام این کلمه را به کار برده است شیخ اشراق در حکمت اشراق است؛ وی گوید:

"و قد یصعدون إلى السماء مع أبدان فیلتصقون ببعض الساده العلویه؛ و هذه أحكام الإقليم الثامن الذی فیہ جابلق و جابرص و هورقلیا ذات العجائب."

بر مخلوق حمل می‌کند بر پروردگار هم همان را حمل کند.

روی این حساب قائل شده‌اند بر اینکه مسئله وجود، اشتراک لفظی است نه اشتراک معنوی. همچون مسئله علم، اراده، قدرت و سایر صفاتی که ما در مخلوقات ملاحظه می‌کنیم که اصلاً آن صفت در پروردگار یک معنای دیگری دارد. چرا معنای دیگری دارد؟ چون نسخه وجود پروردگار غیر از نسخه ما است. پس اوصافی که در مخلوق است نباید در پروردگار باشند.

تعطیل، لازمه اشتراک لفظی وجود

از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان‌طور که ما علم داریم، خدا هم علم دارد؟ می‌گویند: بله! آنها هم نمی‌گویند که خدا جهل دارد، ولی می‌گویند که ما نمی‌دانیم علم او چگونه است. از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان‌طور که ما قدرت داریم، پروردگار هم قدرت دارد؟ می‌گویند: بله، ولی ما نمی‌دانیم که قدرت او نمی‌دانیم [چگونه است!] و هَلُمَّ جَرّاً.

پس بنابراین بنا بر اعتقاد مرحوم حاجی این

آقایان که قائل به اشتراک لفظی شده‌اند، دربارهٔ پروردگار قائل به تعطیل هستند؛ یعنی به‌طور کلی ذهن ما هیچ‌گونه راهی به اوصاف پروردگار ندارد و خصوصیات را در آنجا نمی‌شناسد و یک معنای مبهم از پروردگار را تصویر کرده است. این مسئله مربوط می‌شود به اشتراک لفظی در وجود.

معنای اشتراک لفظی و معنوی وجود

همین قضیه را در وجود هم آورده‌اند یعنی همان‌طوری که در صفات این مسئله را مطرح کرده‌اند، در وجود هم این مسئله را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که وجود در ما یک معنا دارد و همان وجود در پروردگار، به معنای دیگری است. نه اینکه حقیقت آن یک قسم است و آن حقیقت او یک قسم دیگر است، بلکه اصلاً خود مفهوم وجود - که آن را می‌فهمیم - یک معنایی است که در ما به یک سنخیتی است و در پروردگار به یک سنخیت دیگری است.

البته آنچه را که ما به عنوان وجود یعنی «و»، «ج»، «و»، «د» به پروردگار نسبت می‌دهیم که آن را مفهوم در نظر می‌گیریم، از نقطه نظر انطباق با خارج باید هویت خارجی آن هم تفاوت داشته باشد. لذا اگر در

جایی دیدید - نمی دانم آن را کجا دیدم؟! - که بحث در اینجا فقط یک بحث مفهومی است و منظور واقعیت خارجی نیست،^۱ قاعدتاً مسئله نباید این طور باشد. آقایانی که قائل به اشتراک معنوی وجود هستند، خود هویت‌های خارجی را یکی می‌دانند؛ یعنی ما از نقطه نظر هویت خارجی وجود، یک خمیرمایه و یک سرمایه داریم که آن خمیرمایه در پروردگار شدیدتر است و همان خمیرمایه، مایه‌ای است که بقیه خلایق را درست می‌کند؛ قضیه این طور است.

آقایانی که قائل به اشتراک لفظی وجود هستند می‌گویند که اصلاً آن خمیرمایه در موجودات، تفاوت پیدا می‌کند. می‌گویند ما قائل به اصالة الوجود هستیم ولی آن خمیرمایه در موجودات، یک سنخ است و خمیرمایه وجود پروردگار، یک سنخه دیگری است.

ذکر امثله برای اشتراک لفظی و معنوی وجود

به عبارت دیگر در اشتراک معنوی می‌توانیم به

^۱ شرح منظومه شهید مطهری، بحث اشتراک معنوی وجود.

آب مثال بز نیم و در اشتراک لفظی می توانیم به آب و سرکه مثال بز نیم. آب و سرکه هر دو مایع هستند ولی آب، مایع است و این خصوصیت را دارد و آن سرکه، مایع است اما خصوصیات دیگری دارد. سرکه و آب هیچ ربطی به همدیگر ندارند گرچه به هر دوی آنها اطلاق مایع می شود ولی حقیقت این میعان و وجود خارجی آنها با هم تفاوت می کند.

این مسئله، اصل و اختلاف بین قائلین به اشتراک معنوی وجود و قائلین به اشتراک لفظی وجود است. قائلین به اشتراک لفظی، آن هویت خارجی را هم متفاوت می دانند؛ که البته اگر مسئله را این طور بدانیم، تسلسل پیش می آید که إن شاء الله می ماند برای فردا.

به طور کلی مسئله ما فقط یک مسئله مفهومی نیست بلکه مسئله ما مفهومی است که حکایت از آن هویت خارجی می کند. اینها نمی گویند که ما فقط یک دعوی لفظی داریم بلکه اینها آمده اند و واقعیت خارجی را به دو قسم تقسیم کرده اند. قائلین به اشتراک لفظی می گویند که لفظ وجود همچون لفظ شیر است که در فارسی به سه معنا اطلاق می شود:

شیر بیابان، شیر خوردنی، شیر آب و لوله و امثال ذلک. و مصداق این اطلاق شیر هیچ ارتباطی با دیگری ندارد. آنچه را که مفهوم شیر، از خارج حکایت می‌کند هیچ ربطی به دیگری ندارد؛ فقط لفظ «ش»، «ی»، «ر» است که در هر سهٔ اینها مشترک است ولی واقعیت هر کدام از اینها هیچ ربطی به دیگری ندارد و هیچ نوع اشتراکی با دیگری ندارد.

اما در مورد اشتراک معنوی مانند انسان یا اسماء اجناس، گرچه اصناف آن جنس تفاوت می‌کند، مثلاً برنج گرچه اصناف متفاوتی دارد ولی حقیقت همهٔ آنها حقیقت واحد است، خاصیت همهٔ آنها خاصیت واحد است، و فقط صورت صنفیّهٔ آنها تفاوت می‌کند نه صورت فصلیّه و نوعیّه. لذا اطلاق برنج به همهٔ آنها به یک نحو و به یک معنا است.

در اشتراک معنوی وجود هم آقایان معتقد هستند بر اینکه وجود یک هویت در خارج بیشتر ندارد ولی آن هویت، مقول به تشکیک است که در پروردگار به نحو اعلی و اشد است؛ ولی سنخ آن هویت و خمیرمایه و سرماییه و مایه فرق نمی‌کند.

مانند شیرینی که آن خمیر شیرینی یکی است؛
شیرینی پز این خمیر را یک وقتی به نحوه شیرینی
گرد درست می کند، یک وقت شیرینی دانمارکی
درست می کند، یک وقت چکسلواکی درست
می کند، یک وقت کانادایی درست می کند، یک وقت
از این شیرینی های زبان درست می کند که بنده خیلی
دوست دارم! البته آن شیرینی زبانی که در زمان اعلیٰ
حضرت قدر قدرت بود؟! نه این که الآن است؛ آن
شیرینی زبان سابق خیلی معروف بود.^۱

^۱ در مسجد قائم هم که آقا جشن می گرفتند؛ جشن های خیلی مفصل
می گرفتند. البته یادم است که قبل از پانزده خرداد این جشن ها را می گرفتند
و بعد از پانزده خرداد - به خاطر مسائلی - دیگر آن جشن ها را نگرفتند.
جشن که می گرفتند یک زبان هایی بود - جای شما خالی! - به طول سی
سانت و به عرض شاید چهار پنج سانت می شد. اگر یکی از آنها را
می خوردی تا فردا سیر بودی! با شیر کاکائو! بله، خیلی عالی بود!
و ما تمام نیت و عشقمان در طول سال این بود که جشن سوم شعبان یا نیمه
شعبان بشود تا از آنها بدهند. تازه آن شیرینی با شیر کاکائو را جدا می دادند،
و یک نایلون هایی هم بود که در آنها یک بسته شیرینی حاج بادام
می گذاشتند، یک بسته نقل می گذاشتند، یک کارت مبارک باد که آیه در آن
بود می گذاشتند، و بعد یک دانه موز هم می گذاشتند؛ آن موقع موز دانه ای
یک تومان بود، به نحوی که در آن زمان می گفتند که مسجد قائم موز می دهد!
موزی که آن موقع یک تومان بود واقعاً شاید به پنجاه شصت تومان یا صد
تومان الآن می رسید و خلاصه این قضیه خیلی مهم بود! و باز هم شیرینی
دیگری آنجا می گذاشتند و به هر نفری هم یکی از اینها می دادند.

الآن آن کارتهای میلاد و... هستند که به خط آقا سید حسن میرخانی که الآن
هم حیات دارند بود و بعضی از آنها هم به خط مرحوم آقای همایونی بود.
یادم است که خود آقا می رفتند و در چاپخانه می ایستادند و به مرحوم آقا
سید محمد کتابچی سر می زدند که کلیشه اش بد نباشد، رنگش رنگ خوبی

مطلب از این قرار است که خمیرمایه شیرینی یکی است و نوعش یک نوع است ولی صورت صنفیه‌اش متفاوت است و فرق می‌کند. قائلین به اشتراک معنوی وجود هم همین مطلب را می‌فرمایند و می‌گویند که خمیرمایه در پروردگار متعال جلّ اسمه با خمیرمایه در وجود بنده و سرکار یکی است؛ صورت صنفیه متفاوت است ولی حقیقتش یکی است. البته مطلب یک قدری از این دقیق‌تر و بالاتر است، که إن شاء الله این مسئله برای بحث‌های بعدی می‌ماند.

اما بنا بر مسلک اصل تشکیک در وجود می‌توانیم بگوئیم که تفاوت مطلب قائلین به اشتراک معنوی

باشد، اکیلی خوبی بزنند و....

خلاصه وقت فراغت آقا، آن موقع‌ها بود که رفقا هر وقت گرسنه بودند، صبح در باز بود می‌آمدند صبحانه می‌خوردند؛ و هر کسی هم شام می‌خواست می‌آمد و نان و پنیری بود و... ولی حالا آقا از شیراز پا می‌شود تا مشهد می‌آید و آقا می‌گویند که وقت ندارم، بگوئید چه کار دارند؟ یا می‌گویند که اگر صحبتی هست با خود شما صحبت کنند، بنده فرصت ندارم.

آن موقع گذشت آقا جان! آن موقع بود که وقت فراغت آقا بود. به هر صورت حالا چه بگذرد و چه نگذرد چه چیزی گیر ما می‌آید؟! ما همین هستیم که همان موقع هم بودیم و آن موقع هم همین که الآن هستیم بودیم. حالا به هر صورت هر کسی که بخواهد استفاده بکند استفاده کرده است و مسائل خیلی مهم است!

وجود با قائلین به اشتراک لفظی وجود در این مسئله‌ای است که ذکر شد و مسئله صرفاً یک مسئله مفهومی نیست.

لغویت کلمات توحیدی ائمه بنا بر

اشتراک لفظی وجود

تلمیذ: قائلین به اشتراک لفظی وجود چگونه به

پروردگار معرفت پیدا می‌کنند؟

استاد: آنها دیگر قائل به تعطیل هستند و

می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! هر کجا که گیر می‌کنند

می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! می‌گوییم که امیرالمؤمنین

علیه السلام خطبه توحیدیّه دارند! می‌گویند که ما

اینها را نمی‌فهمیم!

اگر ما این خطبه‌ها را نمی‌فهمیم پس حضرت

آنها را برای چه کسانی گفته است؟! مگر این

حرف‌ها را برای غیر انسان‌ها زده است؟! این خطبه

را حضرت در میان جمعیت گفته‌اند و یکی از آن

افراد نگفت که این حرف‌هایی که شما می‌گویید را

کسی نمی‌فهمد پس برای چه دارید این قدر وقت ما

را می‌گیرید؟!!

این افراد هیچ نمی‌فهمند و ابداً متوجه نیستند.

این همه حضرت امیرالمؤمنین و موسی بن جعفر
علیهما السّلام خطبات توحیدی دارند! توحید
صدوق را بردارید و نگاه کنید ببینید که حضرت امام
رضا علیه السّلام، امام جواد علیه السّلام، امام صادق
علیه السّلام، امام سجاد علیه السّلام این همه خطبات
توحیدی دارند! آیا یک نفر نباید به ائمه می گفت که
یک حرفی بزنید که بقیّه هم بفهمند؟! می گویم که
به چه دلیلی حضرت اینها را گفتند؟ می گویند که ما
نمی فهمیم! تو نمی فهمی و نباید هم بفهمی!

تلمیذ: حالا ما در اشتراک لفظی بحثی نداریم. در
این بحث داریم که آیا مفهوم وجود متعدّد است یا
واحد؟

استاد: این آقایان در اشتراک لفظی می گویند که
وجود در مورد غیر پروردگار، همان مطلبی است که
قائلین به اشتراک معنوی می گویند ولی در مورد
پروردگار، سنخه اش فرق می کند؛ یعنی بین نحوه
وجود در پروردگار و غیر پروردگار تفاوت قائل
شده اند.

حال اگر از آنها بپرسیم که آن نحوه وجود در

پروردگار چگونه است؟ می‌گویند که نمی‌دانیم و فقط همین قدر می‌دانیم که فرق می‌کند! یعنی آن برداشتی که ما از وجود در معلول داریم را نمی‌توانیم از وجود در علّت به دست بیاوریم. می‌گویند که ما می‌دانیم وجود در معلول، چه چیزی است و در معلول قائل به اشتراک معنوی هستیم ولی در مورد علّت نه! پس بالأخره اشتراک لفظی می‌شود.

تلمیذ: آیا ما لفظ را نمی‌فهمیم و اختلاف در

مفاهیم موجب اختلاف می‌شود؟!

استاد: مصداق آن لفظ فرق می‌کند و تا مصداق

فرق نکند مفهوم فرق نمی‌کند. اشتراک لفظی

اختلاف در مصداق است یعنی مصداق شیر بیابانی با

شیر خوردنی دو تا است. و وقتی دو مصداق متفاوت

با یک لفظ واحد شد، اشتراک لفظی می‌شود.

اشتراک معنوی این است که هم لفظ واحد است

و هم مصداق؛ یعنی حقیقت مصداق، واحد است،

نه اینکه در خارج یک واحد بیشتر نیست؛ واحدها

متعین هستند اما حقیقتشان یکی است و همه داخل

در تحت یک صنف یا یک نوع یا یک جنس هستند،

برحسب آن چیزی که هست. بالأخره بحث ما به

بحث در خارج و مصداق برمی گردد.

تلمیذ: می توانیم بگوییم که مولکول‌ها که عین وجود اشیاء هستند، وحدت بین موجودات را به وجود آورده‌اند؟

استاد: اگر مولکول، عین وجود است پس چرا آن مولکول با مولکول دیگر فرق می کند؟ چرا مولکول آب با مولکول آهک یا نمک فرق می کند؟ درحالی که وجود، با هر دو هست. این به خاطر ماهیت آن است؛ وجود آب یک شکل است و وجود نمک یک شکل دیگر است ولی این جداگانه بودن شکل‌های آنها، اشتراک را از بین نمی برد. یعنی درست است که شکل‌هایشان فرق کرده است ولی باز حقیقتشان یکی است.

این از عجائب وجود است! و این را در جای دیگر پیدا نمی کنید، که با وجود اینکه حقیقت یکی است ولی خودش را به هزار شکل و هزار خاصیت در می آورد؛ یعنی آب یک خاصیت دارد، نمک یک خاصیت دارد، درحالی که حقیقت همه یکی است. یعنی وجود خودش را به هر تعینی در بیاورد یک

خاصیت از او بروز پیدا می‌کند؛ یک خاصیتش این است که حضرت‌عالی را می‌کشد و یک خاصیتش این است که زنده می‌کند! اگر تب دارید و من‌باب‌مثال لیموشیرین و پرتقال و... بخورید بلند می‌شوید و می‌نشینید ولی اگر سرکه بخورید می‌میرید؛ درحالی‌که هر دو وجود هستند و حقیقت هر دو یکی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ